

تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی: مورد جمهوری اسلامی ایران

دکتر احمد نقیب‌زاده^۱

مقدمه

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی هر کشور را می‌توان به دو دسته عوامل داخلی و خارجی تقسیم کرد. در بین عوامل داخلی پاره‌ی جزو عوامل پایدار و پاره‌ی دیگر مانند رژیم سیاسی یا عوامل اقتصادی، جزو عوامل نیمه پایدار هستند. عامل جغرافیا، تاریخ و فرهنگ به دلیل دیرپایی و تأثیر ژرفی که برجای می‌گذارد جزو عوامل پایدار به حساب می‌آیند. با آن که فرهنگ از مقوله‌های ظریف و کیفی علوم اجتماعی است، در اوج سیطره‌ی پوزیتیویسم جای خود را در علوم اجتماعی باز و به سرعت در مرکز مباحث جامعه‌شناسی و به‌ویژه مردم‌شناسی قرار گرفت. از تایلر و بوآس^۲ تا دورکیم و وبر، فرهنگ، ریشه‌های پایدار در مطالعات اجتماعی پیدا کرد. اما اوج بحث‌های فرهنگی به کارهای مالینفسکی، براون و گیرتز و پارسونز برمی‌گشت، در واقع مکتب فنکسیونالیست راه را برای یک برداشت فرهنگ‌گرا از پدیده‌های اجتماعی باز کرد. فرهنگ از طریق همین مکتب به حوزه‌ی علوم

۱. احمد نقیب‌زاده، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران است. مقاله‌ی حاضر در چارچوب پروژه‌ی که تحت همین عنوان توسط ایشان در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در حال انجام می‌باشد، تهیه شده است.

سیاسی نیز رخنه کرد و در آنجا نیز راه افراط در پیش گرفت. پای و وربا دست به تفکیکی در فرهنگ زدند که گویی فرهنگ هر حوزه از فرهنگ حوزه‌های دیگر متفاوت است؛ از جمله فرهنگ سیاسی. این تفکیک البته مورد انتقاد جامعه‌شناسان اروپایی قرار گرفت.

۱- فرهنگ و سیاست خارجی در حوزه‌ی نظریه‌پردازی

اما رابطه‌ی فرهنگ و سیاست خارجی، سال‌ها مورد توجه قرار نگرفت. یکی از دلایل این نسیان، سیطره‌ی مکتب به اصطلاح واقع بینی در روابط بین‌الملل بود. در انجیل این مکتب یعنی "سیاست در میان ملت‌ها" اثر مورگنتا به ویژه در بخش نظریه‌پردازی، آشکارا رابطه‌ی سیاست و فرهنگ را در عرصه‌ی بین‌المللی نفی کرده است. اما همین که نویسنده پا به عرصه‌ی اصول روابط یا به عبارت بهتر پا به عرصه‌ی جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل می‌گذارد به ناگزیر علل و عوامل مختلفی را که بر سیاست خارجی دولت‌ها اثر می‌گذارند سیاه کرده و از آن میان به منش ملی و روحیه‌ی ملی اشاره می‌کند. این دو که به راحتی قابل تفکیک از یک دیگر نیستند، از مقولات فرهنگی و حتی تبلور فرهنگ عامه هستند. سخن بر سر این است که آنچه از مورگنتا اخذ شد این بود که سیاست عین قدرت و قدرت هدف سیاست است. در این جمله تناقضی آشکار به چشم می‌خورد اما گویی جهان پس از تجربه‌ی ناموفق ایده‌آلیسم در سال‌های بین دو جنگ، تشنه‌ی فرمولی ساده‌تر و قاطع نظیر قدرت، منافع ملی و عینیت‌گرایی بود. هرچه بود سیطره‌ی مکتب واقع‌گرایی با افول نظریه‌های دیگر و توجه به عوامل کیفی در سیاست بین‌الملل همراه بود.

دلیل دیگر کم‌توجهی به مسأله‌ی فرهنگ و ارتباط آن با سیاست خارجی، این بود که پدیده‌های فرهنگی کمتر ملموس و قابل اندازه‌گیری هستند. در نتیجه تعریف فرهنگ و تعیین رابطه‌ی آن با پدیده‌های دیگر هم کار مشکلی است. با این همه کسی نمی‌تواند منکر وجود یک فرهنگ عمومی ویژه‌ی یک مردم خاص باشد. شاید نتوان به طور عملی ثابت کرد که مردم ایران، مذهبی بوده و این امر بر سیاست خارجی آنها نیز اثر می‌گذارد. اما کسی هم نمی‌تواند بگوید مردم ایران مانند مردم سایر مناطق جهان بوده و ویژگی خاصی ندارند. ده‌ها

کتاب و مطلب در مورد روحیهی متفاوتی ایرانی‌ها وجود دارد. حتی خود مورگنتا در بحث خلق و خوی ملت‌ها از ویژگی‌های مردم روسیه، داستان‌ها نقل می‌کند^(۱) و در قسمت مربوط به روحیهی ملی ضمن ارایه‌ی یک تعریف سست از روحیهی ملی که بیشتر به افکار عمومی شباهت دارد از عقل سلیم انگلیسی‌ها، فردگرایی فرانسوی‌ها و سرسختی روس‌ها سخن می‌گوید.^(۲) در حالی‌که از نظر ما روحیهی ملی، یکی از پایدارترین عوامل در حیات سیاسی و اجتماعی یک ملت بوده و به همین طریق بر سیاست خارجی آنها نیز اثر می‌گذارد. به هر صورت نمی‌توان به این بهانه که تعیین دقیق رابطه‌ی فرهنگ و سیاست خارجی امر دشواری است از مطالعه‌ی آن طفره رفت. چنان‌که مارکسیست‌های تاریخگر نیز در مقابل انتقادهای سخت کسانی که فقدان عامل فرهنگ را در تحلیل‌های آنها ضعف بزرگی تلقی کردند بالاخره عقب نشستند که از آن جمله‌اند والرشناین و اسکاچپول.^(۳) خوشبختانه در سه دهه‌ی اخیر، این رابطه توجه بسیاری از نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده است.

در عین حال باید به برداشت نظریه‌پرداز از فرهنگ توجه کرد. هنوز تعریف فراگیری از فرهنگ به عمل نیامده است. برای مثال آنچه مورد نظر ما در این تحقیق است و از آن به عنوان "فرهنگ ملی" و تأثیر آن بر سیاست خارجی یاد می‌کنیم گاه به وجدان جمعی دورکیم و گاه به "سبک ملی"^۱ استانی هوفمن و حتی به "روح ملی" هگل شباهت دارد. در سال ۱۹۵۳ دو مردم‌شناس آمریکایی، ۱۶۴ تعریف انجام شده از فرهنگ را سیاهه کردند.^(۴) جالب این که هنوز هم تعریف‌های معتبر از فرهنگ، ملهم از جامعه‌شناسی قرن نوزدهم اروپا هستند. ما نیز به همین اندیشه‌های مأخذ، پای‌بند بوده و معتقدیم هر ملتی دارای ویژگی‌های روحی و روانی خاص خود می‌باشد. به تبع تاریخ، مذهب، افسانه‌ها و ده‌ها عامل دیگر در شکل‌گیری یک ویژگی همگانی که بتواند به عنوان نماد بارز یک ملت مطرح شود دخالت دارند. استانی هوفمن از کسانی است که به شدت از تأثیر قاطع سبک ملی بر رفتارهای سیاسی و سیاستگذاری خارجی هر کشور دفاع می‌کند.^(۵) اما خود او هم از ریمون آرون که بنیان‌گذار

1. Style National

جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل بود اثر پذیرفته است. شاگرد دیگر ریمون آرون یعنی مارسل مرل به گونه‌ی ملی همه جانبه‌تر به رابطه‌ی فرهنگ و سیاست خارجی نظر دوخته است. او در سخنرانی خود در سال ۱۹۷۹ که به مناسبت ملاقات روزنامه‌نگاران فرانسه و آلمان زیرعنوان «گفت و گوی بین فرهنگ‌ها»^(۶) سخن می‌گفت بر فرهنگ اروپایی به عنوان رشته‌ی محکم پیوند بین آنها تأکید داشت و معتقد بود یک کمونیست و یک ضد کمونیست اروپایی بهتر یک دیگر را می‌فهمند تا یک کمونیست اروپایی و یک کمونیست آسیایی. به این ترتیب مرل پدیده‌ی به نام فرهنگ عمومی که بر تمام رفتارهای انسان از جمله سیاست خارجی اثر می‌گذارد را باور دارد. او در کنفرانس دیگری که در دانشگاه آزاد مکزیکوسیتی در آوریل ۱۹۸۰ برگزار کرد به نحوه‌ی تأثیر داده‌های فرهنگی بر روابط بین‌المللی پرداخت.^(۷)

گذشته از بحث‌های کلان، مطالعات موردی زیادی نیز صورت گرفته است که هدف آنها رسیدن به یک نظریه‌ی جهان‌شمول بوده است. از آن جمله کن بوت^۱، جنگ را پدیده‌ی فرهنگی تلقی کرده و فرهنگ راهبردی را مجموعه‌ی از اعمال سنتی و روش‌های فکری تعریف می‌کند که در یک جامعه بر سازمان و کار بست نیروهای نظامی که در خدمت اهداف سیاسی هستند حاکمیت دارند. لوتواک^۲ حتی شکست و پیروزی را متأثر از میزان وفاداری به فرهنگ ملی می‌داند. از جمله آن که شکست مصری‌ها در جنگ‌های شش روزه به این دلیل اتفاق افتاد که مصری‌ها به سبک روس‌ها زره‌پوش‌های خود را هدایت می‌کردند در حالی که پیروزی آنها در سال ۱۹۷۳ (جنگ اکتبر) مدیون به کارگیری تاکتیک خود آنها بود.^(۸)

کارهای متعددی نیز درخصوص رابطه‌ی ادیان مختلف و جنگ صورت گرفته است. صدها کتاب در مورد آیین‌های کلیسای کاتولیک و رابطه‌ی آن با جنگ و صلح و ده‌ها کتاب در مورد جهاد و دیدگاه اسلام در مورد جنگ به رشته‌ی تحریر درآمده است. یک نویسنده‌ی فرانسوی شش سؤال در مورد جنگ و صلح را در برابر ۲۱ مقاله‌ی یهودی، مسیحی کاتولیک، ارتدکس، پروتستان و مسلمان قرار داده که نشان از توجه به رابطه‌ی دین و جنگ دارد.^(۹)

1. Ken Booth

2. Luttwak

فرضیه‌یی که از خلال این مطالعات حاصل می‌شود این است که ملت‌ها در صحنه‌ی بین‌المللی مانند افراد در جامعه، تابع نظام فرهنگی خود هستند و این خود باعث دگرگونی در روش‌شناسی روابط بین‌الملل نیز می‌شود. به این عبارت که روابط بین‌الملل را دیگر نمی‌توان در پرتو نظریه‌های مختلف تبیین کرد بلکه از آنجا که در اساس فرقی بین پدیده‌های اجتماعی و پدیده‌های بین‌المللی مشاهده نمی‌شود، کارآمدترین رشته‌ی علوم اجتماعی برای مطالعات بین‌المللی جامعه‌شناسی است. این نکته‌ی است که ژاک ورنان با قاطعیت از آن دفاع کرده است. در درجه‌ی اول «نه تنها روابط بین‌الملل به روابط بین دولت‌ها محدود نمی‌شود»، بلکه به روابط سیاسی هم محدود نمی‌گردد و شامل روابط اقتصادی، فرهنگی، تجاری و غیره هم می‌شود^(۱۰). دیگر آن که «رفتار بازیگران سیاسی جز با رجوع به وضعیت عمومی ملت مورد نظر قابل فهم نیست»^(۱۱) و این خود جامعه‌شناسی را به کمک می‌طلبد. فرهنگ نیز اگر آن‌طور که مردم‌شناسان می‌گویند خود را در پناه تمامی کنش‌های مردمی و جمعی انسان پنهان کرده و به آن جهت می‌دهد، رابطه‌ی مستقیمی با سیاست خارجی که خود نوعی رفتار جمعی در عرصه‌ی بین‌المللی است، پیدا می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که این رابطه چه به صورت علی و چه به صورت تأثیرگذار در کنار سایر عوامل، از طریق چه ساز و کارهایی برقرار می‌گردد؟

۲- چگونه تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی

در اینجا باید بین دو گرایش یا نگرش تفکیک قایل شد. یکی نگرش علی که فرهنگ را تنها عامل تعیین‌کننده قلمداد می‌کند و دیگری نگرش تکثرگرا که فرهنگ را یکی از عوامل تأثیرگذار در کنار علل و عوامل دیگر در نظر می‌گیرد. این دو طرز فکر در حوزه‌ی جامعه‌شناسی نیز نمایشی آشکار پیدا می‌کنند. فرضیه‌ی ما در مقابل این سؤال این است که فرهنگ در شرایط کاملاً طبیعی شکل و شیوه‌ی رفتار را تعیین می‌کند اما عامل تام به شمار نمی‌رود. برای مثال تلاش معاش برای انسان از غریزه‌ی صیانت نفس و کشش‌های مادی و جسمی سرچشمه می‌گیرد. اما نحوه‌ی کسب معاش یا خوردن غذا و آداب سفره را فرهنگ

مشخص می‌کند. در سیاست خارجی نیز می‌توان محرک‌های جهان‌شمولی را برای همه‌ی دولت‌ها برشمرد که مکتب رئالیست به آن نظر دارد اما چگونگی رسیدن به اهداف و نحوه‌ی کنش و واکنش در اساس تابعی فرهنگی است و متغیر مستقلی را تشکیل نمی‌دهد. در اینجا نیز می‌توان دو موضوع را از هم تفکیک کرد. یکی تأثیر فرهنگ بر نحوه‌ی رفتار سیاسی و کنش‌های دیپلماتیک و دیگری اهداف فرهنگی یا تأثیر فرهنگ بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی. در عین حال این دو موضوع دو روی یک سکه هستند. برای مثال سنت‌های اسلامی - ایرانی هم نحوه‌ی کنش خارجی ایرانی را رقم می‌زند و هم در نزدیکی و همسویی این کشور با کشورهای اسلامی یا کشوری مانند تاجیکستان موثر است؛ اما تأثیر اول به مراتب قاطع‌تر از تأثیر دوم است. به این معنا که رفتار خارجی ایران در حال طبیعی تحت تأثیر آداب و سنن ایرانی است. در حالی که فرهنگ نزدیک این کشور با عراق الزاماً مانع جنگ بین دو کشور نیست.

در مجموع اگر چنین تصور کنیم که سیاست‌های خارجی تابعی صرف از فرهنگ جامعه‌ی مربوطه است باید منتظر جنگ‌های فرهنگی هم باشیم. به عبارت دیگر بسیار ساده‌لوحانه است که داده‌های فرهنگی را تنها منبع کنش دیپلماتیک فرض کنیم. عامل فرهنگ همیشه یکی از عوامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی است بدون آن که تنها عامل باشد یا جزمیتی در این تعیین‌کنندگی وجود داشته باشد.^(۱۲) پس باید دید این پیوند نسبی چگونه برقرار می‌شود؟

تأثیر فرهنگ عمومی بر سیاست خارجی به سه شکل و به عبارتی از سه مجرا قابل تصور است که هیچ‌یک از آنها نفی‌کننده‌ی دیگری نیست. یکی به صورت تأثیر مستقیم کل بر کل. به این عبارت که فرهنگ با صورت یک مجموعه‌ی کلی سبب پیدایش هویت ملی شده و هویت ملی هم بی‌واسطه، قاطع و یکسویه سیاست خارجی را شکل داده و به آن جهت می‌بخشد. به طبع طرز تفکر و جهت‌گیری‌هایی که موجب هویت ملی می‌شوند مستلزم شرایط خاصی هستند که شامل انسجام اجتماعی، توسعه‌ی ارتباطات، آگاهی‌های تاریخی و فرهنگی و ده‌ها عامل ریز و درشت دیگر می‌شود. هم از این رو میزان یا نمونه‌های هویت ملی

از جامعه‌ی به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. اما این هدف به هر میزان که باشد بر زندگی سیاسی از جمله سیاست خارجی تأثیر قاطع دارد.^(۱۳) چنان‌که وریا می‌گوید «هویت، یکی از عناصر فرهنگ سیاسی است که در کنار عوامل دیگر مانند خاطره‌ی جمعی، ارزش‌ها و دیدگاه‌ها، مجموعه‌ی فضای سیاسی یک جامعه را به وجود می‌آورد».^(۱۴) این مجموعه در ایجاد نوع رژیم سیاسی و نوع مشروعیت سیاسی تأثیر قاطع دارد. رژیم سیاسی از نظر ریمون آرون مهم‌ترین عامل در تعیین سیاست خارجی یک کشور است.^(۱۵) طبعاً بسیاری از رژیم‌های تحمیلی جهان سوم یا رژیم‌های برخاسته از کودتا یا مداخلات خارجی از حیطه‌ی شمول این داوری خارج می‌شوند. در اینجا صحبت از آن دسته از رژیم‌های سیاسی است که برخاسته از تعاملات طبیعی و حامل تمام ویژگی‌های روانی و شخصیتی جامعه‌ی مربوطه می‌باشند. در این صورت فرهنگ و رژیم‌های سیاسی رابطه‌ی نزدیکی با هم داشته و هر دو از عوامل پایدار در زندگی یک جامعه محسوب می‌شوند، با این تفاوت که فرهنگ، متغیر مستقل و رژیم سیاسی، متغیر وابسته را تشکیل می‌دهند. در اینجا یک بار دیگر به «سبک ملی» مورد نظر هوفمن برمی‌گردیم. بعضی‌ها معتقدند که سیاست خارجی آمریکا از زمان مونروته (۱۸۲۳) با گذشتن از دکترین استیمسون (۱۹۳۱) و دکترین ترومن (۱۹۴۸) و دکترین نیکسون (۱۹۶۹) تا امروز از یک سبک پیروی کرده است.^(۱۶) این دیدگاه تا حد زیادی تحت تأثیر دیدگاه‌های فرهنگ‌گرای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرار دارد. دیدگاه‌های کولتورالیست نه تنها سیاست بلکه اقتصاد و تمام جنبه‌های زندگی را تابعی از فرهنگ قلمداد می‌کنند. در واقع فرهنگ، خالق و هرچیز دیگری مخلوق تلقی می‌شود. در حالی که از نظر ما این تأثیر کاملاً جنبه‌ی نسبی دارد و عوامل دیگر را به هیچ روی نمی‌توان نادیده گرفت. از جمله، عامل ژئوپلیتیکی که به همین ترتیب تأثیری قاطع و مستمر بر سیاست خارجی یک کشور دارد. از سوی دیگر بالاخره گسیخت‌هایی نیز در فرهنگ و حتی در وضعیت ژئوپلیتیکی یک کشور به وجود می‌آید. برای مثال حمله‌ی اعراب به ایران یا آشنایی ما با غرب تأثیر قاطعی بر فرهنگ ملی ما برجای گذاشته است. به همین ترتیب فروپاشی شوروی نیز دگرگونی ژرفی در وضعیت ژئوپلیتیک ما به وجود آورده است.

وجه دیگر، تأثیر کل بر جزء یا تأثیر فرهنگ عمومی بر تصمیم‌گیرندگان است. ذهنیت تصمیم‌گیرنده و طراح سیاست خارجی از راه‌های مختلف مثل مذهب، آموزش، آداب و به طور کلی حضور در جامعه به فرهنگ عمومی گره می‌خورد، به طبع موارد استثنایی به ویژه در کشورهای جهان سوم این قاعده‌ی کلی را نقض می‌کنند. چنان‌که مشهور است وزرای محمدرضا شاه، فرهنگ غرب و زبان آنها را بهتر از فرهنگ ایرانی می‌دانستند. حتی آشنایی آنها با شهرهایی مثل پاریس و لوس‌آنجلس و غیره بیشتر از شناخت آنها از شهر تهران بود. اما نظر ما همیشه معطوف به وضعیت‌های طبیعی است. رابطه‌ی که از این دیدگاه بین فرهنگ و سیاست خارجی برقرار می‌شود به مراتب نسبی‌تر و منقطع‌تر از رابطه‌ی است که در بالا به آن اشاره شد. یکی از عواملی که این نسبییت را تشدید می‌کند شخصیت فرد است. ضعف‌ها و قوت‌های شخصی، تأثیرات فرهنگی جنبی مثل آموزش دیدن در یک کشور خارجی، محیط پرورش و ده‌ها عامل دیگری که در شکل‌گیری شخصیت فرد موثر واقع می‌شوند، می‌توانند تأثیر فرهنگ عمومی را بر فرد کاهش یا افزایش دهند. اینجاست که انتخاب شایسته اشخاص به خصوص در ماموریت‌های خارج از کشور، می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. هر چه باشد تأثیر فرهنگ عمومی بر تصمیم‌گیرندگان سیاسی، محل تردید نیست اما میزان این تأثیرگذاری متفاوت است.

سوم تأثیرگذاری نهادی است. در هر جامعه‌ی نهادهای فرهنگی در قالب‌های مختلف حضور و فعالیت دادند. نوع رابطه‌ی ارگانیکی که بین سازمان‌های فرهنگی و سازمانی که متولی سیاستگذاری خارجی است، میزان این تأثیرگذاری را مشخص می‌کند. برای مثال در دوره‌های خاصی از تاریخ اروپا کلیسای کاتولیک در سمت و سوی سیاست خارجی پاره‌ی از کشورهای اروپایی موثر واقع می‌شد، همین حالت در زمان جمهوری اسلامی ایران صدق می‌کند.

۳- مورد جمهوری اسلامی ایران

تعریف فرهنگ، خلق و خوی ایرانی یا سبک و هویت ملی ایرانی‌ها گرچه تاکنون

موضوع پاره‌یی از پژوهش‌ها و کتاب‌ها قرار گرفته است، اما هنوز تعریف مشخص و شفافی از فرهنگ ایرانی وجود ندارد.^(۱۷) به طبع این به معنای آن نیست که چنین فرهنگی وجود ندارد بلکه به این معناست که تلاش لازم برای روشن ساختن ابعاد آن صورت نگرفته است.

الف- مواردی که باید در تعریف یا تعیین مرزهای فرهنگ ایرانی در نظر گرفته شود: تاریخ

ایران مملو از رویدادها و فراز و نشیب‌هایی است که این سؤال را پیش آورده است که آیا تاریخ و فرهنگ ایران نمایشگر یک تداوم و استمرار کلی است یا به دوره‌های منقطعی تقسیم می‌شود. تعیین یا دست کم گفت و گو در باب تداوم یا انقطاع در تاریخ و فرهنگ ایران یکی از موارد ضروری است. اگر جواب بر استمرار بود باید سهم هر یک از دوره‌های پیش از اسلام، دوره‌ی اسلامی و عصر جدید مشخص شود. به نظر ما این سه دوره، دوره‌های تعیین کننده‌ی هستند که هیچ یک از آنها نتوانسته است، جلوه‌ها و رمزهای فرهنگی دوره‌های دیگر را از بین برده و یک همگونی و اجماع به وجود آورد. این انقطاع نه تنها باعث تکرر در مبانی مشروعیت می‌شود بلکه امکان آشفتگی در جهت‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی را نیز فراهم می‌آورد. مگر آن که سهم هر یک از این دوره‌ها مشخص و پذیرفته شود. به طبع این کار ابتدا از حوزه‌های علمی و فرهنگی و نظری و سپس در حوزه‌ی نخبگان فکری و اجرایی صورت می‌گیرد و پس از آن خود به صورت یک رمزگان (کد) فرهنگی در می‌آید.

یک نظریه‌ی رایج این است که اندیشه‌های ایرانی پیش از اسلام به ویژه آنچه مربوط به افسانه‌شناسی و نمادها یا سمبل‌ها می‌شود به شیوه‌ی خاصی به دوره‌ی پس از اسلام راه یافت و در مذهب ملی ایرانی یعنی تشیع نمود پیدا کرد. این تلفیق، فرایند پیچیده‌ی را پشت سرگذاشته است. به ویژه آن که مددکار این اختلاط، اندیشه‌های عرفانی بوده است.^(۱۸) کارگزاران این اختلاط نیز بزرگانی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی^(۱۹)، عطار و ملاصدرا و درحوزه‌ی اندیشه‌های سیاسی کسانی چون خواجه نظام الملک^(۲۰) بوده‌اند. نمادهایی مثل شیر که نماد مهر و سوگ سیاوش یا آناهیتا که نماد عفت و طهارت بود به ترتیب در شخصیت‌های جدید جای گرفتند. لقب اسداله برای حضرت علی (ع) و سوگ عاشورا برای

امام حسین (ع) یا عصمت و طهارت فاطمه (س) برای این دسته از متفکران، نماد استمرار اندیشه‌های ایران پیش از اسلام است. (۲۱) اغلب نوشته‌های هانری کربن فرانسوی تاییدی بر این مدعاست و اغلب کسانی که از این نظریه طرفداری می‌کنند نیز به نوشته‌ی کربن ارجاع می‌دهند. (۲۲) نظریه‌ی دیگر این است که البته هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی انقطاع کامل بین دوره‌ی قبل و بعد از اسلام در تاریخ ایران شود. دست کم "نوروز"، بی‌اعتباری چنین ادعایی را ثابت می‌کند. آنها که این دو دوره را در تقابل کامل می‌بینند نیز دچار کج اندیشی هستند اما واقعیت این است که ایرانی‌ها مذهب جدید را پذیرفتند و برخی از آداب و سنن غیر مذهبی خود را نگه داشتند. ایرانی‌ها خدمات ارزنده‌ی بی‌جهان اسلام و به بارور شدن اندیشه‌های اسلامی کردند. آیت‌اله شهید مرتضی مطهری این نکته را به خوبی و به دور از تعصب روشن کرده است. (۲۳) حادثه‌ی دیگری که به طریقی قطع و وصلی در فرهنگ ایران به وجود آورد، ورود جلوه‌های تمدن غربی به ایران بود که از قرن نوزدهم شروع شد و طیفی از دانش آموختگان رابه خود جلب کرد. افراط در این زمینه با واکنش جامعه روبه‌رو شد که نمود آن را در انقلاب اسلامی ملاحظه می‌کنیم. امروز ایرانی‌ها در پی کشف هویت ملی و پالایش عناصر بیگانه از فرهنگ خویشند. همین حالت‌گذار در سیاست خارجی ایران نیز بازتاب پیدا کرده و جهت‌گیری سیاست خارجی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

ب - ساز و کارهای تأثیرگذاری

در اینجا به همان سه وجه تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی نظر داریم و بر این باوریم که با وجود ابهام‌ها و اختلاف نظرها چیزی به نام هویت ملی ایرانی بر رفتار و کردار داخلی و خارجی ایران اثر می‌گذارد. جنگ عراق علیه جمهوری اسلامی ایران یکی از حوزه‌های مناسب برای کاربست این نظریه است. نبرد با شر و طرفداری از مظلوم، یعنی همان اندیشه‌ی که ریشه در ایران باستان دارد و در تشیع عاشورایی نیز بستر مناسب خود را پیدا کرده است، بر سبک و سیاق مبارزه‌ی ایرانی‌ها علیه صدامیان یزیدی و اهریمنی اثری آشکار داشت. به قول شهید مطهری از ۲۵ قرن تمدن ایرانی ۱۴ قرن آن متعلق به دوره‌ی اسلامی

است، بازگشت به ۱۴ قرن قبل نیز نه شدنی است و نه عقل سلیم آن را برمی‌تابد. از این رو جا دارد تا فرزانه و عامی، هویت ملی خویش را در ایران شیعه جست‌جو کنند. درعین حال لازم است این فرضیه را در خلال پژوهش خویش مورد آزمون قرار داده و صحت و سقم آن را به مؤیدات عینی و تاریخی بسپاریم.

حالت دوم یعنی انعکاس فرهنگ ایرانی در روحیه و رفتار رجال سیاسی و تصمیم‌گیرندگان گرچه لغزنده و دست نیافتنی است اما نباید از قلم بیفتد.

حالت سوم یعنی چگونگی تأثیر نهادهای فرهنگی بر سازمان مسؤل سیاستگذاری خارجی از وضوح و سهولت بیشتری برخوردار است. روحانیت شیعه که یکی از سنگرهای اصلی حفظ و تداوم هویت اسلامی - ایرانی بوده و حامل نگرش‌های قبل از اسلام (و البته سازگار با اسلام) هم هست از جایگاه خاصی برخوردار است. سهم حوزه و دانشگاه را باید یکسان مورد توجه قرار داد. افکار عمومی، تظاهرات مردمی و جلوه‌های دیگر فرهنگ عمومی نیز می‌توانند به گونه‌ی طرح شوند که جزو نهادهای تأثیرگذار به حساب آیند. در اساس، روند سیاستگذاری خارجی در ایران اسلامی بسیار پیچیده و تحت تأثیر عوامل متداخل از شخصیت‌ها تا سازمان‌ها و نهادها و گروه‌های اجتماعی خاص است. این نکته به زودی ماشین سیاستگذاری را با بحران‌های اساسی روبه‌رو خواهد ساخت و از هرگونه برنامه‌ریزی نیز جلوگیری خواهد کرد.

راه چاره آن است که مانند دوره‌ی اروپای کلاسیک همه‌ی مفاهیم را به گونه‌ی عملی، تخصصی و قطعی تعریف کرده و درجای خود بگذاریم. آنگاه بر پایه‌ی تعریف روشن، صریح و فراگیری که از فرهنگ و جایگاه تاریخی و تمدنی خود داریم به تدوین یک سیاست خارجی با ثبات و مبتنی بر منافع ملی همراه با لحاظ اهداف و انگیزه‌ها بپردازیم. نزاع‌هایی که امروز در بطن جامعه‌ی ایران جریان دارد، حکایت از پویایی و تحولات ژرفی دارد که می‌تواند ما را از بن بست دو‌یست ساله خارج سازد. اما به شرط آن که از این آزمون سخت، سرافراز به درآیم. کشور ما امروز به مانند هوایمایی است که تمام تلاش خود را به کار گرفته تا از روی زمین به اوج آسمان پرواز کند. در این لحظه‌ی پراشتاب نه تنها دقت بیش از حد خلبان شرط است بلکه

مسافری نیز باید کمربندهای خود را بسته و به تذکرات گوش فرا دهند که هر اشتباه کوچکی ممکن است به خسران‌های جبران ناپذیر بینجامد. آنچه این دو را فراهم می‌سازد فرهنگ پر بار و غنی ایران زمین است که تاکنون بارها کشتی طوفان زده‌ی مملکت را به سرمنزل مقصود رسانده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب شناسی

۱. مورگنتا هانس جی، سیاست میان ملت‌ها، حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷.
۲. همان، ص ۲۳۸.
3. K.E. Knutsson "Social Field and Cultural Constellations" in L. Arizpe, The Cultural Dimensions of Global Change UNESCO, 1996, p 115.
4. Pape Khalilou Fall, "Culture et Relations internationales" Defense Nationale, Aout- Sep, 1991, p, 120.
5. Hoffman, "Obstinalle or obstacle? The fate of Nation-state and the Case of Western Europe" in Contori/Spiegl, The International.
6. "Pour un Dialogue entre les Cultures" in Marcel Merl, Forces et enjeu dans les Relations internationales, Economic, 1985, pp. 374-381.
7. "Le Role du Foctour Cultural dans Les Relations Internationales in, Forces et enjeu" op.cit, pp. 339, 352.
8. Fall P.K., art. cit, p 122.
9. Viaud Pierre, Les Religions et La guerre, CERF, 1991.
10. "Vers Une Sociologie des Relations Internationales" in Jacques Vernant, Les Relations Internationales a l'age nucleaire La Decouverte, 1987, pp 14.
11. Ibid, p. 16.
12. Fall P.K. art.cit, pp. 127-128.
13. Lenthner Howard H., Foreign Policy Analysis, Columbus Ohio, Charles E. Merrill Publishing Company, 1974, p. 144.
- 14 Paye L. and Verba S., Political Culture and Political Development Princeton University

Pressa, 1965, p. 555.

15. Aron R., Paix et guerre entre les Nations (1951), Calmann- Levy 1984, Ch.10.

16. H. Lenthner, op. cit, p. 144.

۱۷. ن.ک: فولر گراهام، قبله عالم، عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۷۳ و جمالزاده، اخلاق ما ایرانیان و بسیاری از سفرنامه‌ها از جمله سفرنامه‌ی پی‌یر لوتی.

۱۸. ن.ک: مسکوب، شاهرخ، ملیت و رنن، پاریس، ۱۹۸۰.

۱۹. ن.ک: سهروردی، کتاب حکمت شرق.

۲۰. ن.ک: طباطبایی جواد، خواجہ نظام الملک.

21. Echghi Leila, Un Temps entre les Temps, CERF, 1992, p 113.

22. L.Islam Iranian, 4 Vol.

۲۳. شهید مطهری مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی